

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز • تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم • تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۲۹ دی ۱۴۰۱ • ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۴۴۴ • ۱۹ ژانویه ۲۰۲۳ • سال بیستم • شماره ۴۴۷۶ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۲ • اذان مغرب ۳۱:۱۷
اذان صبح فردا ۵:۴۵ • طلوع آفتاب ۷:۱۴

شرق

دیالوگ روز

۱۲ سال بردگی - استیو مک‌کوئین - ۲۰۱۲

سالمون نورتاب (چیویتل اچیوفور): من نمی‌خوام زنده بمونم.

من می‌خوام زندگی کنم.

بیشتر وقت‌ها فکر می‌کنم اونقدر دارم برای زندگی می‌گنجم که وقتی برای زندگی‌کردن ندارم.

او یک روز سرد زمستانی رفت



● عکس: آیین الیاسی/مهر

بهزاد شیرایانی: «من یک روز گرم تابستان، دقیقاً یک روز ۱۳ مرداد حدود ساعت سه ربع کم بعدازظهر عاشق شدم، درست مثل اینکه پسر چرچیل عاشق دختر هیتلر بشه...»؛ تصور ادای این جملات غیر از صدای نرم و آرام و اطمینان‌بخش زنده‌یاد

هوشنگ لطیف‌پور ممکن نیست. چهره شاخص هنردوبله و مدیر دوبلاژی بی‌مانند که ۲۶ دی‌ماه چشم از جهان فروبست. دوبله ایران بار دیگر یکی از بزرگانش را از دست داد و صدایی تکرارناشدنی که خاطرات بسیاری به یادگار گذاشت.

هوشنگ لطیف‌پور در هنرستان هنریشگی تحصیل کرد و فعالیت در تئاتر را در دانشکده هنرهای زیبا و انجمن ایران و آمریکا فرا گرفت. در گروه تئاتری به همراه علی نصیریان، پرویز بهرام، جعفر والی و فهیمه راستکار فعالیت می‌کرد. در آن زمان مدیر دوبلاژ هم بود و تمامی اعضای گروه تئاتر را به دوبله دعوت کرد. او از نخستین مدیر دوبلاژهای تلویزیون ملی ایران بود که کار دوبله و مدیریت دوبلاژ را از سال ۱۳۳۲ با فیلم «شنل» آغاز کرد. تعداد زیادی از گویندگان مطرح عرصه دوبله مانند پرویز بهرام، ژاله کاظمی، فهیمه راستکار و زهره شکوفده کار خود را با هوشنگ لطیف‌پور آغاز کرده‌اند.

گویندگی در فیلم‌های مستند «از بقا»، فیلم سینمایی «پیرمرد و دریا» و مجموعه انیمیشن «جیمز کرب» که در ایران با نام «باغ کل‌ها» پخش شد، ازجمله آثار مطرح او است. لطیف‌پور مدیریت دوبلاژ آثاری همچون «گاو» ساخته داریوش مهرجویی،



انجمن حامی
حمایت از توسعه فضاهای آموزشی و فرهنگی

حامی ترویج مطالعه در مناطق دور افتاده روستایی

"انجمن حمایت از توسعه فضاهای آموزشی و فرهنگی حامی" با هدف توسعه و ترویج فرهنگ کتابخوانی و مطالعه در مناطق محروم و دور افتاده کشور طرح کوله کتاب حامی را راه‌اندازی کرد تا از کودکان کم‌برخوردار دورترین روستاهای ایران حمایت کند.

در راستای توسعه ترویج فرهنگ مطالعه و کتابخوانی در مناطق دورافتاده با آغاز فعالیت کتابخانه سیار حامی در استان خراسان جنوبی، انجمن حامی توانست به بیش از **۱۶ روستا** خدمات کتابخانه‌ای ارائه دهد.



hamiassociation.org
@hami_association
Tel: ۰۲۱-۸۸۸۰۳۱۷۷

انجمن حامی حمایت از توسعه فضاهای آموزشی و فرهنگی

من یک حامی هستم

پرداخت با موبایل # ۱۳۸۰ * ۴ * ۷۳۳۳ *



● به مناسبت ۲۷ دی، سالروز تصویب قانون ملی شدن جنگل‌ها؛ عرصه و اعیانی کلبه جنگل‌ها و مراتع و بیشه‌های طبیعی و اراضی جنگلی کشور جز؛ اموال عمومی محسوب و متعلق به دولت است. عکس: غلامرضا شمس ناتری، فارس

شاهنامه‌خوانی

بازگشت افراسیاب به توران



مهدی افشار
شاهنامه‌پژوه

در پی شکست افراسیاب از خسرو و فروریختن دیوارهای گنگ‌دژ، افراسیاب با اندک یاران نزدیک خود راه گریز در پیش گرفت و کوشش خسرو برای یافتن نیای ناپدیدشده، بیهوده گردید. خسرو در توران‌زمین ماند به شهریار ی و سپاهیان بی‌سرشده و درهم‌شکسته تورانی به زنهارخواهی نزد او آمدند. شهریار ایران که اکنون بر توران نیز شهریار ی داشت، آنان را زنهار داد. خسرو در توران بماند تا بهار با همه سرسزی و زیبایی و شکوهش از راه رسید. در این هنگام، در میان تورانیان این سخن پراکنده گشت که افراسیاب به نزد فغفور رفته، با وی انباز گشته و لشکری که از جین تا گلزیون را فرا گرفته به فرماندهی خاقان چین برای بازپس‌گیری توران در راه است، کسی نمی‌داند این لشکر تا چه اندازه سترگ است و تا چه اندازه گنج و خواسته دارد و چه بسیار اسبان آراسته در زیر ران سپاهیانش است. چون سپاهیان تورانی از این سپاه لشکرشکن آگاه شدند، همه از ایرانیان بازگشتند و کمر به خون‌ریختن بستند و در میان خود گفتند افراسیاب از ختن لشکری آورده که زمین تاب سم ستوران آنان را ندارد و ستارگان توان شمارش آنها را و این لشکر همه خشم‌سخت است و کین. خسرو با آگاهی از این سخنان، پیشتازان سپاه خویش چون گودرز کشواد، گرگین و فرهاد را فراخواند و به گودرز فرمان داد از ترکان هر کس از افراسیاب یاد کرد، زنده بر دارش کند و اگر کسی رنجی نرساند، او نیز بی‌رنج باشد و نیازاردش. از پرده‌سرای خسرو آوای تیریه برخاست و سپاهی از گنگ به فرماندهی گودرز آمده نبرد شد تا آنجا که خورشید از آن فراز جای آرزوی دیدن نبرد یک چنین سباهی کرد.

سپاه ایران از شهر بیرون رفته، در کوه‌ها رده برکشید و سپاه توران نیز دو فرسنگ دورتر آماده روبرایی شد. شهریار ایران سپاه را گفت: «امشب هیچ از جای خود مجنبید و تنها آماده باشید». سپس پیشتازان سپاه را به پیرامون دشت کسبل داشت تا از یک سوی از شبیخون دشمن سپاه را آگاه گردانند و از دیگرسوی آرایش سپاه را نگاه دارند.

یک هفته دو سپاه با هیچ جنبشی در برابر یکدیگر رده برکشیدند و در روز هشتم پیشتازان سپاه ایران به خسرو آگاهی دادند که تورانیان به جنبش آمده‌اند.

افراسیاب یاران خود را گفت که بر آن است به نبردی تاتان با خسرو بپردازد، شاید بر او پیروز گردد و شاید که مرگ او به دست نواده‌اش باشد. یاران افراسیاب خواه آنان که از خویشانش بودند و خواه از بیگانگان به او گفتند اگر می‌خواستی به نبرد تاتان روی آوری، پس این همه سپاه چرا گرد آورده‌ای، همه سپاه چین و توران در کنار تو هستند و همه آنان آماده‌اند تا خون خویش را در راه تو بر زمین ریزند. هر اندازه که از سپاه ما کشته شود، آنان را اندک شمار و تو تن خویش را خوار شمار.

بدو گفت هر کس که فرزانه بود/ گر از خویش بود از ز بیگانه بود

که گر شاه را جست باید نبرد/ چرا باید این لشکر و دار و برد

اگر صد شود کشته گر صد هزار/ تن خویش را خوارمایه مدار

افراسیاب اگرچه اندرز یاران خود را بشنید، سر آن نداشت که دو سپاه درهم آویزند از این روی دو تن از مردان آرموده را برگزید و آنان را نزد خسرو فرستاد با این پیام که: «تو هزار فرسنگ راه را درنوردیده‌ای تا به گنگ آبی و دو سپاه را که بیش از ریگ‌های بیابان هستند، چون مور و ملخ در برابر یکدیگر به ستیزه افکنی و خاک را از خون کشتگان چون دریا کنی و اگر خون‌های ریخته‌شده در جایی گرد می‌آید، دو لشکر در خون کم می‌شدند. اگر از من گنج می‌خواهی یا سپاه، اگر سرزمین می‌خواهی یا تخت و کلاه، همه را از تو می‌سپارم و ناپدید می‌شوم. این کین‌جویی را بگذار و بگذر که من پدر مادر تو را از پشت فریدون هستم، از من بپذیر که سیاوش نیز بی‌گناه نبود و دل من از او پر از درد و تیمار بود. اکنون من سالیان شصت را نیز پشت سر گذارده‌ام و تاکنون به نبرد تاتان روی نیابورده‌ام و تو فرزند من و شاه ایران هستی و در جنگ چون شیران. آماده‌ام در رزمگاهی دور از دو سپاه با یکدیگر نبرد کنیم. اگر من به دست تو کشته شوم، تو با خویش و پیوند مادر خود دیگر مگوش و دست از کین بشوی و اگر تو به دست من کشته شوی، به یزدان سوگند که یک تن از سپاه تو از درد به خود نخواهد پیچید».

خسرو سخن پیام‌آوران را بشنید و آن پیام را با یور دستان در میان گذاشت که این تورانی بدسرشت باز هم در اندیشه تیرنگ است و تنگی نمی‌داند که با نبیره فریدون و پور پشنگ به نبرد روی آورد.

رستم در پاسخ گفت: «در این راه گام نگذار که ننگ است شاه به نبرد تاتان روی آورد هرچند که هم‌نبرد تو فرزند پشنگ باشد و اینکه می‌گوید با لشکریان من جنگ نکن، پس چرا یک چنین لشکری را با خود آورده است، تو تنها به همان جنگ میان دو سپاه بیندیش».

خسرو چون سخن رستم را بشنید، پیام‌آوران افراسیاب را گفت: «این بداندیش مرد، هرگز به پیمان خویش پایدار نیست، چنان که با سیاوش پیش از اینها پیمان کرده بود؛ او زبانی پرفسون و دلی پر جفا دارد. اگر در اندیشه جنگ تاتان است، تهمت و گیوآماده پیکار با اویند. اگر بر آن است که شاه با شاه به نبرد بپردازد، چرا چنین سپاهی را با خود آورده است».

فرستادگان افراسیاب بازگشتند و پیام خسرو بگذاشتند و جان افراسیاب پر از درد شد، با این حال باز هم در جنگ شتاب نوزید و چون سپاه خسرو به جنبش آمد، به ناگزیر سپاه افراسیاب نیز آماده روبرایی شد، یکی با شتاب و دیگری با درنگ و از باریدن تیر، گفتی که از ابر زاله باریدن گرفته است بر کلاخودوها و زره‌های سپاهیان. از بامدادان تا شبانگاهان دو سپاه خون یکدیگر بریختند و چون خورشید لعل‌گونه شد، هر یک به جایگاه خود بازگشت. خسرو چون به لشکرگاه خویش بازآمد، توس را گفت: «افراسیاب امروز به آرزوی خود نرسید و چه‌سپا امشب دست به شبیخون بزند، دوردار سپاه را کنده کنی‌د راه بر سپاه توران بسته شود و هرگز آتش روشن نکند و خروش جرس نیز به آسمان برنخیزد».

چنین گفت با توس کامروز جنگ/ نه بر آرزو کرد پور پشنگ

گمانم که امشب شبیخون کند/ ز دل درد دیرینه بیرون کند

یکی کنده فرمود گردن به راه/ بر آن سو که بُد شاه توران سپاه.